



### ▲ مرگ اُفلیا

John Everett-Ophelia,  
1851-52

اُفلیا معشوقه هملت در حال آوازخوانی حین غرق شدن در رودخانه‌ای در دانمارک به تصویر کشیده شده است.

سوی عاشق خود طرد شده است - و احتمالاً با او رابطه جنسی نیز داشته است - و عاشق خنجری در سینه پدرش، پولونیوس، فرو کرده است. همه این‌ها را با جمله مشهوری بیامیزیم، جایی که هملت به اُفلیا می‌گوید «به صومعه برو». بسیاری این جمله را دال بر تلاش هملت برای حفظ باکرگی اُفلیا دانسته‌اند؛ اما بازی جنون هملت آیا چنین اجازه‌ای می‌دهد؟ وضعیت متناقض نمای است. یان کات در «شکسپیر معاصرما» نظر متفاوتی دارد. او می‌گوید انبوه ثروت در انگلستان الیزابتی جهان مذهب را به دنیای لذایذ شهوانی بدل کرده بود. شایعات زیادی درباره شهوترانی راهبان در صومعه‌ها رایج بود و کشیشان قدرتمند درباری در نگاه مردم پارسایان آلوده لباس بودند. صومعه در آن زمان استعاره‌ای متناقض نما از فاحشه خانه بود؛ گویی شب‌ها صومعه‌ها بدل به روسپی‌کده‌هایی برای زاهدان متظاهر می‌شود و جمله هملت نسبت به اُفلیا توهینی است دردناک، اینکه او اُفلیا را فاحشه‌ای می‌خواند که حال باید در صومعه‌ای به تن فروشی تن دهد. خودکشی اُفلیا در چنین زمینه‌ای (Context) معنای دگرگونی می‌گیرد. او قربانی تجاوز شاهزاده جاه‌طلبی است که از قضا مخالفتش با عمویش محصول دین است. در سنت کاتولیک، ازدواج با همسر برادر متوفی حرام

بدل به تمثیل‌های انسانی می‌شود که جهان اطراف ما را در بر گرفته‌اند. به عبارتی، جایی است که اصطلاح theatrum mundi نمود می‌یابد.

در درام انگلیسی مدنظر ما به نوعی خودکشی همچون دنیای یونان در جهانی زنانه سیر می‌کند. من در بخش یونانی از داستان لوکرتیا عبور کردم، داستانی که بیش از هر داستانی در حوزه خودکشی از آن بحث شده است. آنچه در داستان لوکرتیا اهمیت ویژه دارد تغییرات بنیادی‌ای است که در فهم مسئله گناه و حیثیت رخ می‌دهد. لوکرتیا توسط سکستوس تارکوینیوس مورد تجاوز قرار می‌گیرد. او مرتکب گناه نشده است، زنده می‌ماند، اما درکش آن است که حیثیت و آبرویش فروریخته است، پس دست به انتحار می‌زند. این انتحار به‌غایت دراماتیک است؛ لوکرتیا در برابر شوهر و پدرش، زانورده در برابر عدالت، روایت تجاوز را نقل می‌کند و خواهان انتقام می‌شود، اما او خنجر تعبیه‌شده‌ای را در قلب خود فرومی‌کند تا در آغوش پدرش جان دهد. آن را با داستان فدرا قیاس کنید که چطور خنجر بدل به فالوسی شهوانی می‌شود یا در داستان آژاکس که خنجر به مثابه مردانگی از دست‌رفته می‌شود. در اینجا خنجر نه شهوت است و نه مردانگی، اینجا خنجر بدل به شرافت می‌شود. اُفلیا چگونه دست به خودکشی می‌زند؟ او از

ازدواج «هنری هشتم» و اعدام بستر تامس مور این مهم را عملی کرده بود. پادشاهی، که البته دست‌مایه درامی با همین نام از شکسپیر می‌شود، برای عدول از قوانین دست‌وپاگیر ازدواج کلیسای کاتولیک رابطه دربار خود با کلیسای کاتولیک را قطع می‌کند تا با محبوب تازه‌اش ازدواج کند. در این مسیر مخالف اصلی تامس موری است که این عمل را تخطی جبران‌ناپذیری می‌داند و جان‌ش را از دست می‌دهد. ارزش‌گذاری کار تامس مور چهار قرن بعد در دوران گذار از مدرنیسم رقم می‌خورد، زمانی که رابرت بولت در «مردی برای تمام فصول» تاج قهرمانی را از سرهنری هشتم برداشته و بر سر مور می‌گذارد؛ اما مور در آن زمان بنیادگرایی است متحجر.

درام ژاکوبینی و الیزابتی پر است از خودکشی‌هایی که نه از پی‌نهی گناه، که در پی تثبیت وجهه انسانی خودکشی و اثبات بشر است، خودکشی‌هایی که به عواطف و احساسات ما گره می‌خورند و نگرش اومانستی به زیست بشر است. اومانسیسم تجربه‌گرایی که بعدها در نوشتار جان لاک و دیوید هیوم انسان را موجودی مرکب از خیر و شر تصور می‌کند خودکشی را امری غیرمذموم می‌پندارد برای اثبات انسان بودن، همانند خودکشی اُفلیا در «هملت» یا رومئو و ژولیت که بعدها دست‌مایه تحلیل‌های روانکاوانه فرویدی می‌شود. خودکشی‌ها